

تزاری دیگر یا استالینی دیگر؟

البته از طریق یک انتخاب آزاد پارلمانی که حتی دستگاههای تبلیغاتی غرب نتوانستند دلیلی بر عدم صحت و سلامت آن ارائه دهند...

راستی چه شد که در لهستان یک کمونیست جای لئخ والساراکوفت، و چه اتفاقی افتاد که کمونیستهای روسیه نتوانستند از دهها حزب دیگر پیشی بگیرند و به اکثریتی غیرقابل باور برسند؟ آیا سرمایه‌داری آنقدر فاسد است که بعد از ۸ سال

سرکوب‌کنند و پایه‌های یک حکومت قدر قدرت را استوار سازد.

اما چنانکه دانیم آنچه در واقع اتفاق افتاد، مرگ تزاریسم قدیمی و تولد تزاریسمی جدید بود که عده‌ای استالین ستمگر را مظهر آن می‌دانند و عده‌ای



بسرزنش

اشراف‌منش را؛ و هر یک دلایلی خاص خود را هم برای این انتخاب ارائه می‌کنند.

جامعه دهقانی روسیه قدیم تبدیل به یک جامعه صنعتی شد و جای موزیک‌ها^(۱) را استاختوها^(۲) گرفتند. طبقه اشراف قدیم نیز جای خود را به اشرافیت حزبی داد و گرچه اتحاد جماهیر شوروی یک قدرت صنعتی-نظامی غول‌آسا شد، اما به جایی رسید که این اواخر فساد و اختلاف طبقاتی در آن دست کمی از فساد و اختلاف طبقاتی واپسین روزهای حیات آخرین تزار نداشت.

و باز از چنین زهدان مستعدی بود که طرح گورباچف برای فرو پاشاندن حزب کمونیست در سالهای آخر دهه ۱۹۸۰ میلادی متولد شد و کرملین نسلی نواز حکومتگران را در آغوش اغواگر خویش جای داد.

اما فقط هشت سال بعد از روزگاری که محتاط‌ترین مفسران سیاسی نیز سرانجام به اعلام این نتیجه گیری تن در دادند که «کمونیسم مرده است»، در آستانه زمستان سال جاری جهانیان با حیرت مشاهده کردند که نخست در لهستان و سپس در جمهوری فدراتیو روسیه بریده از کمونیست، بار دیگر کمونیستها کمر راست کردند. و این بار

اگر تاریخ تولد اتحاد جماهیر شوروی را مورد بازنگری قرار دهیم بیاد خواهیم آورد که این حکومت مولود انتخاب اکثریت جامعه روسیه آن روزگار نبوده است.

اقلیتی کمونیست که تازه آنها هم به دو گروه بلشویک (اکثریت) و منشویک (اقلیت) تقسیم شده بودند، بر امواج برخاسته از توفانهای جنگ جهانی اول سوار شدند و تزاریسم را از آریکه به زیر کشیدند و بلشویسم را به قدرت رساندند. بدین دلیل نوشتیم پس از تزارها بلشویسم در روسیه به قدرت رسید تا مانع این سوء تفاهم شویم که آنچه در حکومت ۷۰ ساله کمونیسم-بلشویسم در اتحاد جماهیر شوروی گذشت با ماهیت عقاید و تعالیم سوسیالیستی سنجی نداشته است.

همچنین باید در نظر داشت هر نطفه‌ای در محیط مناسب خویش بسته می‌شود و جان می‌گیرد، بدین لحاظ اگر تنها امواج برخاسته از توفانهای مهیب جنگ جهانی اول را عامل پیروزی بلشویک‌ها بدانیم ره به خطا پیموده‌ایم.

نطفه پیروزی بلشویسم بواقع در زهدان جامعه شدت طبقاتی روسیه تزارها و اشرافیت انعطاف‌ناپذیر آن بسته شد. در آن جامعه بیزار و خسته از ستم تزاریسم و اشرافیت حامی آن، شعار آزادی-نان و کار برای همه و پایان دوران استثمار طبقه رنجبر، انسانهای ستم کشیده و روشنفکران تشنه عدالت را مفتون بلشویسم-که البته در بین رهبرانش افرادی هم بودند که هدف را استقرار سوسیالیسم واقعی می‌دانستند و به این ایده‌آل از صمیم قلب اعتقاد داشتند-کرد، و به آن اقلیت چنان نیروی عظیمی داد که بتواند مخالفان داخلی و خارجی خود را



سال ۱۹۹۱: بورس پلنین در زیر مجسمه لنین به روسها وعده یک زندگی نوام بارافه در سایه اقتصاد کاپیتالیستی می‌دهد

چنین تغییر شکفت‌انگیزی را در باورهای مردم روسیه و لهستان ایجاد کرده است، یا این نقطه عطف را باید به حساب حقانیت کمونیست‌ها گذاشت؟

اگر توجه کنیم که در انتخابات دومای روسیه، پس از کمونیست‌ها حزب ملی‌گرای افراطی لیبرال دموکرات به رهبری «ولادیمیر زیرینفسکی» بالاترین آراء رأی دهندگان روسی را به خود اختصاص داده ناگزیریم با این باور که روسها به این نتیجه رسیده‌اند که کمونیسم حقانیت دارد، محتاطانه برخورد کنیم.

نه لهستانی‌های کاتولیک (آن‌هم کاتولیک متعصب) و نه روسهای زخم‌خورده از دیکتاتوری خونین دوره استالین و فساد وصف‌ناپذیر عصر برژنف نمی‌توانستند چنان فراموشکار باشند که فقط بعد از هشت سال بار دیگر کمونیسم را برگزینند.

پس چه؟ چه رویدادی اتفاق افتاده است که باعث سقوط لئخ والسای محبوب و در اقلیت قرار گرفتن اصلاح‌طلبان دومای روسیه شده است؟

سیاست‌شناسان، سیاست‌پیشگان، نظریه‌پردازان و مفسران سیاسی هرچه می‌خواهند بگویند، اما ساده‌ترین و قابل درک‌ترین تعریف درباره این رویکرد این می‌تواند باشد که فساد و نابرابریهای تشدید شده، لهستانی‌ها و روسها را چنان گیج و مأیوس کرده که ناگزیر شده‌اند بار دیگر از کام مار غاشیه به نیش عقرب جراره پناه ببرند!

روسهائی که از فاشیسم متفرند به طرفداران زیرینفسکی که افکار فاشیستی خود را بی‌برده ابراز می‌کند رأی می‌دهند. همین روسها که زخم تصفیه‌های خونین دوره استالین با دهها میلیون قربانی را هنوز بر تن دارند به عقبه عاملین همان تصفیه‌ها رأی می‌دهند؟

لهستانی‌ها که برای خروج از زیر یوغ کمونیسم قربانیان بی‌شمار داده‌اند، به مظهر مبارزه خود یعنی لئخ والسای پشت می‌کنند؟

زیرا که در روسیه کنونی طبقه‌ای از اشراف ظهور کرده است که موجب تظهير اشراف دوره تزار و ایت-نخبگان-دوره برژنف شده است؟

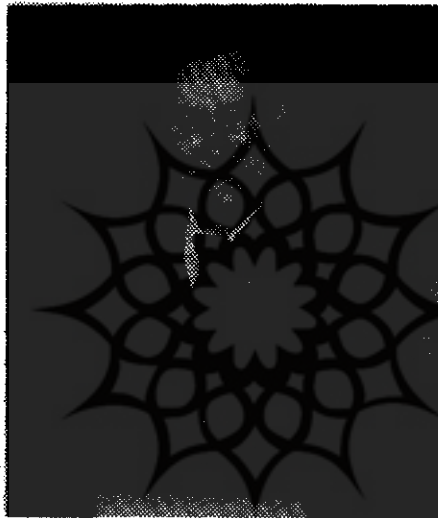
زیرا که در لهستان، وقتی فاش می‌شود لئخ والسای یک میلیون دلار درآمد خویش را بابت دادن اجازه چاپ و تهیه فیلم از خاطرات دوره زندگی مبارزاتیش به وزارت دارائی اعلام نکرده، با خونسردی می‌گوید: یک میلیون دلار رقم قابل ملاحظه‌ای نبود که آن را اظهار کنم!

بی‌عدالتی و فساد نوع جدید، عامل اصلی رویکردهای اخیر روسیه و لهستان است. و باید در انتظار بود که در دیگر کشورهای اروپای شرقی و یا

سرزمین‌های تازه استقلال گرفته از شوروی سابق رویکردهای کمابیش مشابهی رخ دهد.^(۳)

اما آیا این فساد و بی‌عدالتی در ذات خود رهبران بااصطلاح اصطلاح طلب روسیه و لهستان و دیگر کشورهای کمونیست وجود داشته، یا عواملی دیگر نیز در ظهور و گسترش این فساد دخیل بوده است؟

می‌دانیم رهبران هم روسیه و هم کشورهای اروپای شرقی و کشورهای تازه استقلال یافته برای برخورداری از کمکهای مالی و فنی کشورهای غربی و نهادهای وابسته به آن‌ها و یا تحت کنترل ایشان، زمام اراده خویش را به توصیه‌های اقتصاددانان و برنامه‌ریزان غربی-و عمدتاً آمریکائی- سپرده بودند: در آزادسازی اقتصادی- در تقسیم منابع اقتصادی بین بخش‌های مولد



لئخ والسای یک کارگر بوقاش کشی که رئیس جمهور شد و یک میلیون دلار دارایی خود را به دولت فنی لهستان بازگرداند، او را بوقاش کرده و احتمال دارد او بار دیگر به شکل اسبق خود بازگردد!

و خدماتی- در ایجاد مؤسسات مالی- در خلق بخش خصوصی عجیب و غریب- در تجارت خارجی و... آنها نسخه‌های غربیان را غالباً بی‌چون و چرا اجرا می‌کردند.

برای دریافت اعتبار یا وامی چند میلیارد دلاری یا چند صد میلیون دلاری، مغرب‌ترین توصیه‌ها را می‌پذیرفتند و در این رهگذر به تنها اموری که توجه نداشتند شرایط اجتماعی- اقتصادی- ظرفیت‌های ملی- نقاط آسیب‌پذیر اقتصاد خویش- محدودیت برخی منابع و امکانات و امور حساس دیگری از این قبیل بود. اگر برای خیلی افراد نتایج انتخابات اخیر لهستان و روسیه غافلگیرکننده بود، اما کسانی هم وجود داشتند که می‌دانستند باید در انتظار بروز تغییراتی در باورهای مردم این کشورها، و در نتیجه تغییر نوع انتخاباتشان بود.

برخی از افراد ظهور تزاریسیم را پیش‌بینی می‌کردند، و برخی دیگر جاده را برای ظهور استالینی از نوع قرن

بیست و یکمی هموار می‌دیدند.

گرچه این نظریات پیشداوریهای عجولانه‌ای بوده و هست، اما نمی‌توان این افراد را به دلیل انتظارشان برای حدوث یک رویکرد بنیادین در جوامع مورد بحث ملامت کرد.

ماهها پیش از شروع انتخابات اخیر لهستان و روسیه تفسیرها و اخباری از مجاری محافل واقع‌بین انتشار می‌یافت که می‌شد از لابه‌لای آنها نشانه‌های بروز حتمی تغییرات را احساس کرد. یک نمونه را که ما حدود یکسال پیش خوانده‌ایم ذیلاً می‌آوریم:

... و سرانجام یک اقتصاددان آمریکائی روسیه را به خاک سیاه نشانده!

مسکو- آمریکا با تمام توان خود و صرف چهار هزار میلیارد دلار در طول چهار دهه که بلافاصله پس از جنگ دوم جهانی آغاز شده بود نتوانست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را آن طور که یک اقتصاددان آن کشور به خاک سیاه نشانده بیچاره کند و به صورت ملتی نیازمند درآورد.

این اقتصاددان، دکتر جفری ساکز از دانشگاه هاروارد است که تا پنج ماه پیش به عنوان مشاور کاخ کرملین فعالیت می‌کرد. وی طرح‌های کاپیتالیستی کردن روسیه را تنظیم کرد و به اجرا گذارد و آن چنان روسیه را به فلاکت کشانده که دهها سال طول خواهد کشید که به صورت عادی درآید.

وی پس از این که ناسیونالیست‌ها و اقلیتی از کمونیست‌ها قدرت را در پارلمان جدید (دوما) روسیه به دست گرفتند و مخالفت با طرح‌های اقتصادی آمریکاییان در آن کشور جدی شد، هوا را پس دید و از عنوان مشاور ویژه یلتسین بودن خود صرف‌نظر کرد، از این سمت کناره گرفت و به هاروارد بازگشت تا سرگرم پختن نان تازه‌ای شود.^(۴)

دکتر ساکز در همان زمان که مشاور یلتسین بود و کار غیردولتی کردن صنایع و کشاورزی روسیه و قطع سوپسیدهای دولتی و ایجاد مراکز بازرگانی و کسب و کار خصوصی را به دست داشت هر هفته یکی- دو برنامه و مصاحبه تلویزیونی با شبکه‌های آمریکایی انجام می‌داد و در این برنامه‌ها، اگر روس‌ها با او مخالفتی کرده بودند به آنها هشدار می‌داد و آمریکاییان را بر ضد آنها برمی‌انگیخت تا روسها را وادار به تسلیم شدن کند.

او در نظر داشت با اجرای یک طرح مارشال تازه در روسیه و شرق اروپا، سرمایه و صنایع آمریکا را به آنجا بکشاند و آن مردم را مقروض و عملاً برده آمریکا سازد که نتایج انتخابات گذشته در روسیه، روسیه سفید، اوکراین، لهستان، مجارستان و لیتوانی نقشه‌های او را نقش بر آب کرد.

او هنوز هم خود را از تک و تا نینداخته و در مصاحبه‌ای با نیوزویک - یکی از دو مجله خبری بین‌المللی آمریکا که همانند سایر دستگاه‌های خبر و عکس‌رسانی این کشور عامل شستشوی مغزی مردم سایر کشورها هستند - تأکید کرده است که اقتصاد روسیه باید فوراً به طور کامل به سیستم اقتصاد بازار تبدیل شود.

او ابراز خوشحالی می‌کند که موفق شده است در روسیه یک بخش خصوصی قابل ملاحظه به وجود آورد، و صنایع از نظامی به عام المنفعه و تولید کالای مصرفی تبدیل شوند.

وی ضمن بیان این مطلب، درصدد ترساندن غرب برآمده و گفته است که با وجود این، روسیه را باید کشوری

دانست که هنوز می‌تواند به جانب افراط بگیرد و خطر بزرگی برای غرب به وجود آورد و منافع جهانی آمریکا را تهدید کند. وی اشاره کرده است که فقط تبدیل شدن اقتصاد آن به اقتصاد بازار، آن هم با کمک خارجی از این تهدید و این تغییر جلوگیری می‌کند. وی که روس‌های ضد یلتسین او را عامل و فرستاده امپریالیسم آمریکا به کشورشان می‌دانسته‌اند بار دیگر از کشورهای صنعتی غرب خواسته است که تا دیر نشده است کمک ۲۸ میلیارد دلاری خود را به روسیه به منظور متلاشی ساختن نظام سوسیالیستی این کشور پرداخت کنند. او گزایه کرده است که هنوز دیناری از این کمک وعده داده شده پرداخت نشده است.

البته از دکتر جفری ساکنر نمی‌توان انتظار داشت اثرات واقعی برنامه‌های خود و هم‌تایانش بر جامعه روسیه - و

جوامع مشابه - را نیز تشریح کند و بگوید برنامه‌های کاپیتالیستی مورد نظر وی موجب شده فساد همه گیر شود، باندهای تبهکاری چون قارچ از زمین برویند، رشوه‌خواری فزاید شود، بی‌نویان به نان شب محتاج شوند، دختران ۱۳ - ۱۴ ساله روسیگری پیشه کنند و... دکتر جفری ساکنر را به این قبیل امور کاری نیست. کار آنها فقط هموار کردن مسیر برای پیشرفت سرمایه‌داری بین‌المللی و شرکت‌های فراملیتی است.

البته هنوز زود است درباره نتایج دراز مدت رویدادهای اخیر روسیه و لهستان و تغییر جهت‌های گریزناپذیر در لاقول تعدادی از کشورهای اروپای شرقی و تازه استقلال یافته نتیجه گیری کرد. اما این رویدادها دستکم می‌تواند به رهبران کشورهایی که حتی با حسن نیت گوش به نصایح ظاهراً خیرخواهانه کارگزاران

سرمایه‌داری بین‌المللی می‌سپارند و نسخه‌های آنان را بی‌چون و چرا اجرا می‌کنند، درسهایی بدهد.

ملت‌هایی که عزم جزم می‌کنند تا به بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی پایان دهند (و موفق هم می‌شوند) وقتی خود را با نوعی جدید از فقر و بی‌عدالتی مواجه می‌بینند در اولین فرصت به بنیان دور جدید فقر و فلاکت خویش پشت خواهند کرد.

این یک واکنش طبیعی در پایان قرن است که هیچ دیواری نمی‌تواند رسیدن آگاهی به مردم را به تأخیر اندازد، و هیچ دیکتاتوری نمی‌تواند چون استالین (یا حتی خرده استالین‌ها) حرکت‌های آزادیخواهی و عدالت‌جویی ملتی را هفتاد سال عقیم بگذارد.



در آستانه انتخابات دومی روسیه هفتنامه اکونومیست این طرح را روی جلد خود چاپ کرد. در بالا (و به سبک تبلیغات سینمایی) نوشته شده: بزودی روی پرده خواهد آمد - کمونیسم ۲۰۰۰...

رویدادهای لهستان و روسیه در عین حال نشان دهنده نتایج مصیبت‌بار آزمندی و بی‌حیاتی مطلق سرمایه‌داری بین‌المللی و شرکت‌های فراملیتی است که برای کسب منافع هرچه بیشتر، هر جا که میدان عمل را بلامنازع مشاهده کنند، از هیچ اقدامی فروگذار نخواهند کرد.

در همین روسیه، سرمایه‌داری بین‌المللی و دلانان آنها تاجانی پیش رفتند که با سوء استفاده از آزمندی گروهی از روسهای فاسد اخلاق تجارت مرگباری به نام تجارت مواد رادیواکتیو به در ابعادی نگران‌کننده سازمان‌دهی کردند و رواج دادند.

تجربه روسیه، لهستان و تعدادی دیگر از کشورها ثابت کرده است دولت‌هایی که دست سرمایه‌داری بین‌المللی را در اقتصاد خود باز می‌گذارند، و

تئوری‌های اقتصاددانان وابسته به نهادهای بین‌المللی اقتصادی و کارگزار قدرتهای مالی را بی‌چون و چرا اجرا می‌کنند زمینه را برای فروپاشی ارزشهای ملی خویش مساعد می‌سازند.

بی‌ارزش شدن پول ملی - هرج و مرج در تولید - گسترش شبکه‌های مافیائی مالی - رواج رشوه‌خواری - فساد اداری و بی‌اعتقادی خطرناک توده‌های مردم به صداقت رهبران خود، فقط بخشی از نتایج آن فروپاشی است.

ح.م

۱- Moujik (موزیک) به دهقانان روسی در دوره تزارسم اطلاق می‌شد. این دهقانان جزئی از مایملک اربابان

روستاها محسوب می‌شدند، چندانکه هنگام خرید و فروش روستاها دهقانان ساکن در آنها نیز به مالک جدید منتقل می‌شدند. این دهقانان تا بدانحد بی‌حقوق بودند که حق خروج از محدوده روستاها و مهاجرت را نیز نداشتند.

۲- اسناخنو یک کارگر استثنائی شوروی موفق شد در یک شب مقدار زیادی زغال سنگ استخراج کند. استالین برای بالا بردن میزان تولید کشور همین مورد استثنائی را ملاک حداقل کار صنعتی قرار داد و سپس این شیوه را به دیگر رشته‌های تولید نیز کشاند. از همین رو استاخنوئیسم Stakhanovism بعدها به صورت واژه‌ای درآمد که نشان‌دهنده بهره‌کشی ظالمانه، و فراتر از توان متعارف انسانی، از کارگران صنعتی و کشاورزی بود.

۳- طی شماره‌های متوالی دو ساله اخیر همین ماهنامه گزارش‌هایی را در رابطه با کشورهای اروپای شرقی و جمهوری‌های تازه استقلال یافته

از منابع خارجی برگزیده‌ایم و ترجمه آنها را به خوانندگان ارائه داده‌ایم. این گزارشها تصاویر کسایش روشن و قابل درکی را از اثرات

آزادسازی اقتصادی و تحمیل قوانین بازار آزاد بر این جوامع ترسیم کرده است. پاره‌ای از این گزارشها را با عناوین زیر در شماره‌های مختلف ماهنامه می‌توان مطالعه کرد:

- اقتصادهای نوین بر ویرانه‌های اقتصاد کمونیستی (شماره ۴۸)
- روسیه بر لبام گسیختگی روبل مهار می‌زند؟ (شماره ۵۳)
- اوکراین ناندانی اروپاست یا آمریکا؟ (شماره ۵۵)
- اروپای شرقی: اقتصاد آزاد، رهبران کمونیست (شماره ۵۶)
- ۴- مقصود انتخاباتی است که حدود دو سال پیش پس از کودتای پارلمانی مجلس ملی علیه بلتسین و ضد کودتای نظامی بلتسین علیه کودتاگران که منجر به دستگیری رهبران پارلمان گردید، انجام شد.

